

## رساله ای در عشق از ملاسائل همدانی

مرتضی چرمگی عمرانی\*

هفت اقلیم اصل او را از دماوند دانسته اند. اما صاحبان تذکره آشکده، ریحانة الادب والذریعه<sup>۱</sup> اصل او را از ری می دانند. هرچند مؤلفان این تذکره ها در باب مولد و منشاء وی عقاید متفاوت بیان کرده اند، اما در باب اوضاع و احوال عرفانی او نظرات تقریباً مشابهی به تقلید از یکدیگر - هرچند اندک - ارائه داده اند.

تذکره مجمع الخواص در باب وی می گوید: از قصبه ای موسوم به نهاوند جلگه همدان است. در علوم ظاهری بسی رنج برده و در علوم باطنی حالت زیادی داشت. گاهی بعضی بیخودیها از وی سر می زد. مردم آن را به جنون حمل کرده او را به زنجیر می بستند. عاقبت به سرش داغ جنون نهادند، تولید ناسور کرد و به مرگ انجامید.

چکیده: مولانا سائل همدانی، عارف و شاعر قرن دهم هجری است. از شرح حال او اطلاعات اندکی از تذکره ها به ما رسیده است. او از نویسندگان دوره صفویه است که بنیان فکری خود را بر عشق و مباحث عرفانی نهاد و در این راه به جنون رسید. عوام حالات او را که از بیخودی عرفانی ناشی بود درک نکردند و او را به زنجیر کشیدند. او، سرانجام، در آوارگی جان باخت.

رساله ای که در این مقاله تصحیح و ارائه شده از آثار مکتوب به جا مانده از اوست. نثر این رساله فصیح و آمیخته به نظم است. موضوع آن عشق از دیدگاه عرفان است.

کلیدواژه: تاریخ ادبیات عرفانی، رساله عرفانی، سائل همدانی، عرفان، عشق عرفانی.

### مقدمه

مولانا سائل همدانی، یکی از شوریدگان، عارفان و شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است. تذکره نویسان در باب منشأ و مولد وی اختلاف نظر دارند؛ نیز در باب شیوه زندگی، سلوک عرفانی، آراء و افکار او اطلاعات اندکی به دست داده شده است. تذکره مجمع الخواص، تحفه سامی و

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، مرکز گناباد. بدین وسیله از همکاری آقای مرادی در تعریف اصطلاحات فلسفی قدردانی می شود.  
۱. برای اطلاع بیشتر درباب این عارف می توان به این منابع مراجعه کرد: ریاض الجنة، ابن عبدالرسول حسینی اثر نوزی، روضه پنجم، قسم دوم، ص ۸۳۵؛ نغمه انجمن امیرالملک سیدمحمدصدیق حسن خان بهادر، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ صبح گلشن، سیدعلی حسن خان صاحب بهادر حسینی قنوجی بخاری، ص ۱۹۶؛ مصحف ابراهیم علی ابراهیم خان متخلص به خلیل، قسم دوم، گ ۱۵۸؛ فرهنگ فارسی معین، ذیل «سایل دماوندی»، ج ۵، ص ۶۸۲؛ قاموس الاعلام، شمس الدین سامی، استانبول، ص ۲۵۲۹؛ لغت نامه دهخدا، ذیل «سایل»؛ نفایس المائر میرعلاءالدوله متخلص به کامی، ص

الذریعه، که برگردانی از گفته‌های تذکره آشکده است، او را از شعرای ری می‌داند: از شعرای ایران می‌باشد، که در اصل از اهالی ری بود. اکثر عمر خود را در نهاوند و همدان گذرانیده بسیار با وجود حال و خودپسند بود. به سال ۹۴۰ در یزد وفات یافته است.

در باب علت و مکان مرگ این شاعر، بین تذکره نویسان اختلاف نظر است. مؤلف تحفه سامی علت مرگ او را پیدا شدن خلل در دماغ و مبتلا شدن به مالیخولیا می‌داند و مؤلف تذکره مجمع الخواص (۱۳۲۷: ۱۸۱) در این باب می‌گوید: به دلیل بیخودیهای که از خود نشان داده بود داغ جنون بر سرش نهادند، تولید ناسور کرد و به مرگ او انجامید.

بعضی از تذکره نویسان محل رحلت او را در شهرهای همدان (همان جا؛ سام میرزا صفوی، ص ۲۲۰؛ رازی، ۱۳۷۸: ۲۲۰)، بروجرد (آذر بیگدلی، ۱۳۴۷: ۲۱۸) و یزد (آقابزرگ تهرانی، ۴۲۶۹؛ تبریزی، ۱۳۷۴: ۶۱۰/۲) نوشته‌اند.

تذکره روز روشن (مولوی محمدظفر، ۱۳۴۳: ۳۲۸) کمترین اطلاع را از وی به دست داده و او را از «رنگین خیالان» دانسته و مؤلف ریاض الشعراء (۳۰/۱) نیز او را همدانی دانسته که در عهد سلطان حسین میرزا بوده، ادراک زمان شاه طهماسب [صفوی] را نیز کرده است.

آنچه از گفته‌های اندک تذکره نویسان به دست می‌آید، این است که وی از شاعران و نویسندگان دوره صفویه است که بنیان فکری خود را بر عشق و مباحث عرفانی نهاد، در نهایت، این حالت به جنون او انجامید. عوام تاب حالات و بیخودیهای وی را نیاوردند، او را به زنجیر کشیدند و در نهایت، در آوارگی جان بر سر مبنای فکری خود نهاد. آنچه از تذکره‌ها برمی‌آید این است که وی در اوایل، در سلسله سادات لاله وابسته و دلخسته بوده است (صادقی، ۱۳۲۷: ۱۸۱)؛ نیز مشخصاتی با شاعران معاصر خود داشته، از جمله در شعری حیرتی را قده گفته و حیرتی نیز چنین جواب داده است:

سائل آن کهنه گیدی همدان

مؤلف هفت اقلیم (۱۳۷۸: ۱۲۳۵-۱۲۳۲) در باب وی می‌گوید: از موضع آه است و آه از مضامین دماوند است و مردمش اکثر به زرگری اشتغال دارند و مولانا سائل در عنفوان جوانی از وطن برآمده، در همدان ساکن گردیده و هم در آنجا فوت گشته. سام میرزای صفوی (ص ۲۲۰-۲۱۹) در باب این شاعر می‌گوید: مولانا سائل از موضع نهاوند است و در فنون فضایل و جودت فهم بی مثل و مانند. طبعش در شعر و انشاء به غایت عالی افتاده بود و در جوانی از آنجا جلای وطن کرد و به همدان رفت و در آنجا ساکن شد. در آخر عمر، دماغش خللی پیدا کرد و به مالیخولیا انجامید و چند وقتی بر این منوال بود و در سال ۹۴۰ درگذشت.

اما بعضی از صاحبان تذکره در باب مولد وی عقیده ای دیگر دارند؛ لطفعلی بیگ آذر (۱۳۴۷: ۲۱۸) او را در شمار شعرای ری آورده و در باب وی می‌گوید: سائل از ولایت مزبور [ری] به علت سکنای نهاوند به همدانی مشهور شده و شاعری شیرین زبان است که اکثر اهل استعداد به صحبت او مایل بوده‌اند و خالی از حالی نبوده و سیاحت آذربایجان کرده مخاصمه شاعری با شاعران عصر خود نموده، غرض در طریقه شاعری با وجود درویشی خود پسند بوده هرکس به کلام او دخل و تصرفی می‌کرد، کان حقاً رنجیدی و از آن مجلس رفتی. چندی در همدان به عشق جوانی مبتلا و از منسوبان و رقیبان در اکثر بلاد گرفتار تا او را برهنه کرده و اهانت کلی رسانیدند ناچار به نهاوند رفته در همان روز که معشوق او را ندیده به شکار رفته، در عرض راه به علت برف و برق و باران از رفقا تنها مانده به نهاوند رفته مولانا را در آنجا یافته و گفته مهمان نمی‌خواهی، مولانا جان نثارانه بر سر راهش دویده و خدمت کرده تا محل روز به صحبت گذرانیده، گویند به علت استیلائی عشق سخنان یاوه گفت؛ آخر الامر در بروجرد داغ بر سر نهاده فی الفور جان داده است.

مؤلف ریحانة الادب (۶۱۰/۲) و، به تبع او، مؤلف

که سرشش ز بغض و کین باشد  
خویش را خواند به ز من در شعر  
سگ به از من اگر چنین باش

(نک: رازی، ص ۱۲۳۵)

چون شکستی ازو حذر می کن  
که ازو ذره ذره نیشتری است

(نک: واله داغستانی، ص ۳۰۰)

## آثار

در باب تألیفات به جای مانده از او در تذکره ها تنها به چند رباعی و غزل اکتفا شده است که بیش از ۱۰ الی ۱۵ بیت نیست. از رسائل مکتوب او و اینکه دیوان شعری داشته است یا نه، ذکری به میان نیامده است.<sup>۲</sup> به نظر می رسد که اگر دیوانی هم داشته به دست ما نرسیده است. همانگونه که پیش تر بیان شد، در تذکره ها پاره ای از اشعار او ذکر شده که همین مقدار بیانگر تبهر و استادی او در شعر پارسی، به ویژه نوع عرفانی آن است. مضامین اشعار به جای مانده، اغلب عرفانی و حاکی از سوز و گداز او در حالات عشق و دربردارنده مشرب عاشقانه - عارفانه اوست. برای آشنایی با شعر او به چند نمونه اکتفا می شود:

سائل چه نشسته ای که یاران رفتند

ماندی تو پیاده و سواران رفتند

در باغ نماند غیر زاغ و زغنی سیمین ذقنان

لاله عذاران رفتند

(نک: دهخدا، ذیل «سائل»)

نیز:

هرگز لب اهل درد خندان نبود

جز گریه نصیب دردمندان نبود

بیزارم از آن دل که پریشان نبود

دورافکنم آن دیده که گریان نبود

(نک: سام میرزا، ص ۲۲۰)

آبگینه است خاطر شعرا

تا درست است، با صفا گهری است

از دیگر تألیفات او - که مورد بحث ماست - رساله ای است در باب عشق و حالات آن از دیدگاه عرفانی. نثر این رساله فصیح و آمیخته به نظم است. شاعر با استادی و تبهر در نظم و نثر پارسی، متناسب با محتوای نثر که صرفاً عرفانی است، ابیاتی برای تأکید کلام آورده و انصاف را از عهده این کار به خوبی برآمده است. به کاربرد انواع سجع، اعم از متوازی و متوازن، انواع جناسها و نیز رعایت موازنه و مماثله از دیگر ویژگیهای این نثر است. استفاده از آیات قرآنی، روایات و امثله عربی بر تزئین کلام او افزوده است. کاربرد لغات، ترکیبات و اصطلاحات عربی متعادل است و به افراط نرفته است. استفاده از انواع تشبیهات، کنایات، استعارات و تمثیلات عرفانی و غیرعرفانی، نثر او را پخته، شیرین و نغز کرده و از عهده آن به خوبی برآمده است.

در تقسیم بندی انواع نثر فارسی می توان نثر این رساله را در شمار نثر مسجع از نوع عالی برشمرد.

## معرفی نسخه ها

از این رساله دو نسخه در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی موجود است (نک: گلچین معانی، ۱۳۴۶: ۵۵۹-۵۵۸). نسخه ای که اساس این تصحیح قرار گرفته به شماره [۶۱۴] در فهرست نسخه های خطی آن کتابخانه به ثبت رسیده است. اطلاعات نسخه شناسی این نسخه بدین شرح است:

آغاز:

ای جنبش این طارم نه طاق از تو وی غلغله [ای]

در همه آفاق از تو

۲. در فهرست نسخه های خطی فارسی احمدنوی، جلد سوم در باب

دیوان این شاعر چیزی دیده نشد.

انجام:

چون نامه هستیش تمام از تو

تمّم بالخیر ربّ و اختم بالخیر

خط: نستعلیق؛ تاریخ کتابت: قرن یازده؛ کاغذ شکری  
آهار مهره؛ تحریر: چلیپا؛ سه ستونی؛ جدول: به تحریر  
و زر؛ جلد: مقوایی؛ مختلف السطر ۳۵/۵ × ۱۷/۵؛ یک  
صفحه و یک سوم صفحه ۲۹/۲ × ۴۳/۵ وقفی نایینی؛  
کاتب: نامشخص افتادگی ندارد. از این نسخه با رمز نا  
استفاده شده است.

نسخه دیگر به شماره [۴۸۰۵] در فهرست نسخه  
های خطی آن کتابخانه به ثبت رسیده است. آغاز و  
انجام این نسخه مطابق نسخه پیشین است.  
اطلاعات این نسخه به این شرح است: تعداد اوراق ۵ برگ  
[۸صفحه]، ۱۸ سطر، خط: نستعلیق، کاتب: مشخص  
نیست، تاریخ کتابت: ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۳۵، طول ۱۴ × ۱۲/۵،  
واقف میرزا رضاخان نایینی. این نسخه، با وجود تأخر، نسخه  
ای بسیار دقیق و بدون افتادگی است که در مواردی ضبط آن  
بر نسخه نا برتری دارد. این نسخه با نشانه س مشخص شده  
است.

### شیوه تصحیح

این رساله به شیوه تصحیح بر پایه اقدم نسخ تصحیح شده  
است. در مواردی که ضبط نسخه بدل مرجح به نظر  
رسیده است ضبط آن در متن درون قلاب [] قرار داده  
شده است. دو نسخه از حیث لفظ و معنی افتادگی ندارند.  
تنها اختلاف آنها در این است که نسخه نا هرجا لفظ  
«نظم» یا «رباعی» آورده است، نسخه س به جای آن «فرد»  
یا «مناجات» دارد. علائم اختصاری به کار برده شده در  
متن عبارت اند از:

[ ] ترجیح ضبط نسخه بدل بر نسخه اساس

- نسخه فاقد واژه یا کلمه است.

+ نسخه کلمه یا جمله ای افزوده دارد.

نا نسخه اساس.

س نسخه بدل.

۱. عددهای فارسی نشانگر ضبط نسخه بدل است که  
در پاورقی آورده شده است.

۱. عددهای لاتین نشانگر شرح واژگان، اصطلاحات،  
کنایات، استعارات و جملات عربی است که در  
تعلیقات آورده شده است.

رساله ناظم مناظم سخنرانی ملا سائل همدانی غفرذنوبه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستمد

ای جنبش این طارم نه طاق از تو وی غلغله

ای<sup>۳</sup> در همه آفاق از تو

دردی ست نهان در دل عشاق از تو سوزی ست

درون جان مشتاق از تو

«لک الحمد یا ذالوجود والکمال و یا مظهرالعشق و معطی الحال المتزه  
عن صفة الحدوث و سمة الحد والزوال جل ثناءک و تقدست  
اسمائک».<sup>۱</sup>

خداوندا سپاس تو از قیاس ما بیرون است و ستایش تو  
از نمایش ما افزون. حمد و ثنای تو گفتن هم تو را  
رواست<sup>۲</sup> و گوهر [سپاس]<sup>۳</sup> تو سفتن نه حق ماست. تو  
همانی که بوده ای<sup>۴</sup> و حمد و ثنای تو چنانکه خود فرموده  
ای<sup>۶</sup> هرچه بر صفحات وجود از جنس ائینه و محامد  
موجود است<sup>۴</sup> همه به ذات کبریا و ثنای تو محمود است<sup>۷</sup>  
کل حمد محمود لدیک و کل ثناء یعود الیک<sup>۵</sup>. نظم:

هرحمد که در مرتبه زاید بینم وز لوح دل و

متن عقاید بینم

از راه شریعت<sup>۶</sup> به تو شاهد بینم وز روی

حقیقت<sup>۷</sup> به تو عاید بینم

مناجات<sup>۸</sup>: الهی غبار غشاوه<sup>۸</sup> غفلت و غرور را از حدقه دیده  
بی نور ما دور کن و دل غمدیده ما را از پرتو تجلیات<sup>۹</sup> جمال

۳. نا: غلغله

۴. س: الحد

۵. نا: بوده

۶. س: خرد

۷. س: است

خوش پرنور کن.<sup>۹</sup> الهی از غفلت و گمراهیم آگاهی بخش و

نقش بسته که اگر سدره نشینان ملاً اعلی را استماع  
افتد چون زهره<sup>۱۹</sup> در سماع آیند و اگر گوشه نشینان  
زاویه محنت و بلا<sup>۲۰</sup> را بر مضمونش اطلاع حاصل  
آید آب از دیده گشایند. رباعی<sup>۱۷</sup>:

ای غره به زبده و فصوص<sup>۲۱</sup> و لمعات  
رو رو که نداری خبر از راه نجات  
نوری که صحیفه جهان روشن از اوست  
بگذر ز لویح و بین در صفحات

استغفرالله چه می گویم فسانه [ای] چند است زیون  
و چون شعر دیوانگان ناموزون. اهل [فنون]<sup>۱۸</sup> را در  
دفتر و مشق جنون را درخور. رباعی<sup>۱۹</sup>:

این نامه که پُر در از نکات چند است  
در مرتبه عشق و صفات<sup>۲۰</sup> چند است

نی نی غلطم مزخرفات چند است بیهوده و  
حشو و ترهات چند است

امید که به نظر قبول ارباب وصول مقبول گردد و  
از برکت حضرت ایشان، دولت صحبت صفاکیشان  
یابد والله<sup>۲۱</sup> الموقوف. قالت الاطباء: العشق مرضٌ  
وسواسی بجيلة الانسان علی نفسه بتسلیطه فکرتة علی  
استحسان بعض الصُور و الشَمایل الَّتی یکون  
للمحجوب.<sup>۲۲</sup>

قال ارسطو: هو عَمی الحس عَنِ ادراکِ عیوب المحجوب و  
عَلامةُ الهبوب و النسیان و غبورالعین و یسْتَهْها و کثرة حَرَکِها و  
یکون فیها غُنْجٌ و دَلالٌ و اختلاف نبض کنبض صاحب الحَماء  
و تنفیس الصعداء و علاجهُ ترطیب المزاج و اشتغال النفس  
بالاشغال الشاقه الَّتی ینسی المحجوب و ینفعه الصبر و السفر.<sup>۲۳</sup>

۹: س: کن  
۱۲: س: مکتم  
۱۵: س: نظم  
۱۸: نا: فسون  
۲۱: س: هوالموفق  
۱۰: س: مناجات  
۱۳: س: و آل محمد  
۱۶: نا: صفیحه  
۱۹: س: فرد  
۱۱: نا: تو  
۱۴: س: فرد  
۱۷: س: شعر  
۲۰: س: صفاتی

اطباء گفته اند که عشق مرضی است وسواسی، این  
سخن دور است از حق شناسی. بیمار عشق از این  
حیثیت که مستغرق جمال حبیب است مستغنی از

از طاعت ریائیم رهایی ده و از خودی خودم بیخود کن و با  
خود آشنایی ده. رباعی:

یارب خبری زکوی عرفانم ده چشم گریانم ده  
جمعیت<sup>۱۰</sup> خاطر پریشانم ده تسکین دل و  
آگهی جانم ده

### [مناجات]<sup>۱۱</sup>

یارب دل از آرایش گل،<sup>۱۱</sup> پاکم کن

رحمی به تن خسته غمناکم کن

چون با غم خود<sup>۱۱</sup> سرشته ای آب و گلم<sup>۱۲</sup> هم با

غم خود نهفته در خاکم کن

\*\*\*

یارب به پریشانی احوالم بخش حال

تبهم نگر، دگر حالم بخش

شوخی نکنم<sup>۱۲</sup> که حشمت و مالم بخش راه و

روش محمد و آلم بخش

اللهم صلی علی محمد و آل محمد<sup>۱۳</sup> سیدالانبیاء و

سندالاولیاء و امام الاتقیاء نبی الرحمة و شفیع الامة و

آله و اصحابه المستحقین بالفضل والنعم.<sup>۱۳</sup> رباعی<sup>۱۴</sup>:

شاه عربی، شحنة خوبان عجم

سلطان رُسل، مطلع انوار قدم<sup>۱۴</sup>

چون بهر وجود او بود لوح و قلم<sup>۱۵</sup>

در لوح وجودش نبود نقش عدم

سبحان الله این چه ذرهاست<sup>۱۶</sup> که غواص بحر فکر

از گریبان صدف خیال<sup>۱۷</sup> کند و دانه دانه در دامان

عروس جمال افکند. رباعی<sup>۱۵</sup>:

هرچند که مهر گلرخی ورزیدم صد شکر

که بشکفت گل امیدم

چون غنچه<sup>۱۸</sup> به خون دل بسی گردیدم کز

گلشن راز، سیحه واری چیدم

صفحه ای چند در بیان مراتب عشق و حالات او

بر صفحه [صحیفه]<sup>۱۶</sup> خاطر، بلکه بر صفحات حاضر

همه گیرند، قیاس به ادراکات عقول؛ و عین اند، نظر به تحقیق حصول؛ موجود حقیقی یکی است متکثر به اعتبار، همچنان که معدود یک چیز است و عدد بسیار. خود را در همه نماید و همه را در خود یابد. رباعی:

عشق آینه جمال هر محبوب است  
عشق است که هم طالب و هم مطلوب است  
عشق است که کائنات ازو یافت نظام  
عشق است که غالب همه مغلوب است

سلطان عشق در غایت استیلا و استغناست؛ چون بیدلی را اسیر کمند خویش سازد، گاهی به شربت وصلش نوازد و گاهی به آتش هجرش گدازد، وقتی چون مجنون آواره صحرای جنونش کند و لختی چون فرهاد آواره به کوه بیستون نماید. رباعی:

گفتم که زکوه خاره، اندوه کنم  
صبر آورم و چو کوهکن کوه کنم  
دردا که فراق یار شیرین دهنم  
انداخت ز کوه و ساخت چون کوهکنم

شاهد عشق همه جا [حاضر است]<sup>۲۶</sup> و از هر دیده به روی خود ناظر. کعبه کاشانه ای است محترمان حرم انش<sup>۳۲</sup> را؛ بتخانه خانه ای است مظاهر جمال قدسش را، اسیر رویش آسوده از مسجد و کنشت، مقیم کویش فارغ از دوزخ و بهشت. رباعی:

در عشق چه خانقه چه مسجد چه کنشت  
چه کعبه چه بتخانه چه دوزخ چه بهشت  
پیدا است جمال یار در هر چه سرشت  
آینه چه حاجت است، بنگر در خشت

۲۲. س: است  
۲۳. س: فرد  
۲۴. س: سفر  
۲۵. س: گذشته  
۲۶. نا: حاضر است

عشاق به واسطه اشتعال آتش محبت و اشتغال به مشاهده جمال آن حضرت از صحبت خلق بس متفرند و در حالت خویش بس متفکر. به اغیار احوال باز نگویند و از کوی ملامت<sup>۳۳</sup> راه سلامت نجویند. ناموس

علاج طبیب است<sup>۲۲</sup>. رباعی:

ای خسته! علاج عشق آسان نبود  
بحث در اوراق طبیبان نبود

هر درد که هست، باشدش درمانی  
عشق را که درمان نبود  
جز علت

بیچاره اگر بر خوان مهمان است غذاش همه خون خوردن است و اگر از نشان هجر پریشان است دواش مردن. رباعی<sup>۲۳</sup>:

دردا که به صد محنت و حرمان مُردیم  
وز ذوق وصال و بیم هجران مردیم  
چون شمع به پیش رخ جانان مردیم  
جان در نظر و در طلب جان مردیم<sup>۲۴</sup>

و نیز خلاف کرده اند در معالجه وی، بعضی شربت صبر روا داشته و بعضی محنت سفر<sup>۲۴</sup> پنداشته و تحقیق سخن را اهمال گذاشته. رباعی<sup>۲۵</sup>:

گویند که عشق را دوا صبر بود  
سفری که قطع آن جبر بود  
عاشق که نه در کوی بتش قبر بود  
مسلمان نبود گبر بود  
یا خود

و بعضی از حکمای محققین و صوفیه متصوفین برآند او عین حقیقت وجود است و علت ذات هر موجود، نه جهتی ثابت بر او توان کرد<sup>۲۵</sup> و نه صفتی زاید بر او توان گفت. هر صنعتی که نظر به عین<sup>۲۶</sup> است قیاس به وی، شین<sup>۲۷</sup> است و هر چه نسبت به غیر است نظر به او عین. نظم:

واجب، که حقیقتش مبراست ز شین  
وز قول<sup>۲۸</sup> کن آفریده، نقش کونین  
نه در صفتش کیف توان گفت نه این<sup>۲۹</sup>  
ذاتی است مجرد و صفاتش همه عین

و جمهور صوفیه وجود بحثش<sup>۳۰</sup> خوانند معرّا از فوق و تحت که به حسب مراتب در کمالات خویش ساری است و سایر تعیناتش<sup>۳۱</sup> اعتباری. کثرتش به اعتبار نسبت و اضافت است نه به حسب حقیقت، و اشارت صفاتش

در ایشان محبوس است و دیوانگی از ایشان محسوس. عَلم نیک‌نامی انداخته اند و قدم بدنامی برداشته. میوه خودکامی گذاشته اند و شیوه ناکامی گرفته. رباعی:

مائم به کُنج نامرادی محبوس در قبضه  
مالک ممالک محروس  
فرزانی و عافیت از ما پنهان رسوایی و  
دیوانگی از ما محسوس

این طایفه از پلاس مسکنت<sup>۲۷</sup> در لباس سلطنت نباشند و خود را از غایت کمال به زیور جمال نیاریند.<sup>۲۸</sup>

کسوت ایشان شال سیه است و جمعیتشان حال تبه. در سینه که گنجینه محبت است، تخم کینه نکارند و از یاد صمد به حال نمد پردازند. رباعی:

ای غره به تخت و منبر و تاج و نمد خالی نبود  
چشم تو از درد رمد چشم تو از درد رمد  
فرق است میان رمد و حرف صمد یا ترک  
نمد بگوی یا حرف صمد

چنان از باده عشق جوشانند که سر از پای ندانند؛ هستی از نیستی<sup>۳۴</sup> یافته اند نه از خودپرستی؛ و سربلندی از زبردستی دیده اند نه زبردستی. رباعی:

تا باده عشق خوردم از جام الست  
در دور لب تو گشته ام باده پرست  
صوفی مطلب زهد و صلاح از من مست  
من رندم و عاشقم، بدار از من دست

جمعی پریشانی ایشان را به دیوانگی حمل کرده اند و این غایت نادانی است. جمعیت ایشان در پریشانی است و دیوانه دانستن ایشان<sup>۲۹</sup> از نادانی؛ از نیستی هست شده اند و از مسلمانی بت پرست گشته. صلاح حال<sup>۳۰</sup> ایشان در رسوایی است و دین ایشان ترسایی. در طلب عشق و حالت اند، نه در پی جهل و ضلالت. رباعی:

ای خواجه ز کبر و جهل، دانایی به  
قطع نظر از دولت دنیایی به

از شرک و نفاق و کفر<sup>۳۱</sup>، ترسایی به  
و ز زهد و صلاح، عشق و رسوایی به  
\*\*\*

ای جان، غم ناله نی از نایی پرس  
حال غم عشق از دل شیدایی پرس  
سائل ز در زهد گشایش مطلب  
سر منزل عشق<sup>۳۲</sup> و [کوی]<sup>۳۳</sup> رسوایی پرس

آتش عشق از ملامت بلندی گیرد، نه از سلامت. محبت توسنی است، ملامتش تازیانه و عافیت مرغی است، سلامتش آشیانه. عاشق از بلای هجران اندیشد نه از جفای رقیبان. رباعی:

حاشا که من از طعن رقیبان ترسم وز قول  
حسود و فعل ایشان ترسم  
من صید سگان نیم که از جان ترسم دلسوخته  
ام، ز داغ حرمان ترسم

عاشق را گاهی صادق توان گفت که از شمشیر جفا سر نیچاند و از تیر بلا روی نگرداند.

دردی که به وی رسد، از حیب داند نه از رقیب؛ علاج هم ازو ستاند نه از طیب. اگر زهر از کفش نوشد، از تلخیش نخرود و اگر شهد از لبش یابد به کس نفروشد. غباری که به دامن وی نشیند توتیای چشم خود داند و خاری که پیراهن<sup>۳۴</sup> وی گیرد، در دل او نشیند. چندان که او پی جنگ پوید<sup>۳۵</sup>، این راه صلح جوید. رباعی:

ای دوست زما روی چرا گردانی  
من خاک ره توأم، تو خود می دانی

۲۷. س. مکتب ۲۸. نا: بیاریند ۲۹. نا: ایشان، را  
۳۰. س: حال ۳۱. نا: کفر، و  
۳۲. س: سر منزل عشق حو، سوایی پرس ۳۳. نا: کوچه  
۳۴. س: پیراهن ۳۵. نا: بوید، و

صد بارم اگر از نظر خود رانی  
آیم به امید آنکه بازم خوانی  
\*\*\*

ای پرتو روی تو ضیای دیده خاک قدم

تو توتیای دیده

گردی که به دامن تو بینم، خواهم

در چشم

کشم بهر دوی دیده

فنا عبارت از آن است که به واسطه استیلاي مشاهده جمال حبيب<sup>۳۶</sup> استغنا از ملاحظه و خیال رقیب کنی و از خودی خود بی خبر شوی و از دایره عقل و دانش به در؛ چنان که نه عقل یابی و نه هوش و نه چشم بینی و نه گوش. یادت همه فراموشی شود و<sup>۳۷</sup> کارت همه خاموشی، چشم از همه بربندی و درو پیوندی، نه آنکه دیده به عیب کسان گشایی و هنر مردم را عیب نمایی. رباعی:

گر بی خبری، ز درد عشقت خبر است

وین مرتبه مردم صاحب نظر است

عیب از همه چیز دیدنت نیست هنر

گر از همه، عیب خویش بینی هنر است

پرتو انوار تجلیات عشق چون همه جا تافته است و هر ذره از ذرات جهان از آن بهره یافته، هیچ نقشی نیست که بخشی ازو نگرفته و هیچ رویی نیست که رنگی ازو نپذیرفته. چشمه خورشید از لمعات جمال او درخشان است و قرص قمر از اوج رفعت و کمال او تابان، هر جا لاله رخی است داغ مهر مه رویش بر جبین است و هر سو بنفشه مویی است سر پیش وی اش بر زمین. الحق همه تجلیات اوست که از اوج رفعت هستی در مرتبه انحطاط و پستی روی نموده تا تو را از خودی خود برهاند و به درجه اعلی رساند. زنهار که خار از گل بشناسی و جزو از کل بدانی و از حسّت نفس در ظلمت جهل نمایی. رباعی:

رفتم به نظاره گل لاله عذار

چون دید به طرف چمنم رفته قرار،

گفت ای چو توأم عاشق دل خسته هزار

در گل منگر تا نخوری ناوک خار

رباعی:

ای گل! ز نظاره گل و مل چه کنی

وز<sup>۳۸</sup> جلوه سرو<sup>۳۹</sup> و جعد سنبل چه کنی

شأن تو رفیع تر از آن مرتبه است

از مرتبه خویش تنزل چه کنی

ماسوای عشق از روی حقیقت، مزخرف<sup>۴۰</sup> است و در معرض تلف، پیکری است از روی مثال چهره گشوده و در آینه خیال جلوه نموده، نه هیأتش نمودی دارد و نه ماهیتش وجودی. مفهومش امری است موهوم و ترکیبش حرفی است غیرمنظوم. امروز موجود است و فردا معدوم. عنان طاقت به دست چنین خیال دادن غایت حماقت است و خود را از ورطه ضلالت در قبضه عشق و حالت نهادن، نهایت بلاغت. چشم از همه پوش و در رضای او کوش. دل از همه بردار و به اختیار او بسپار. اوست که دیده هر خسیس، نقابش نبیند و گرد زوال به دامن کبریاش ننشیند. رباعی:

ای پیر که خسته گشتی از عشق جوان

وز یاد رخس به باد دادی دل و جان

چشمی بگشا که هست پیش تو عیان

حُسنی که

جوان ازو بود ملک جهان

\*\*\*

ای جان جهان! در تو روان نتوان دید

جانی تو و نقش جان، عیان نتوان دید

غیر<sup>۴۱</sup> تو چگونه در جهان بیند کس

چون غیر تو هیچ در جهان نتوان دید

\*\*\*

۳۶. نا: حبيب، و (شاید از نظر معنی «و» زاید باشد)

۳۷. س: و ۳۸. نا: از ۳۹. س: و

۴۰. س: مزخرفی ۴۱. نا: غیری

سائل که نه واقف از سلوک است و نه سیر

نی سالک راه کعبه، نی ساکن دیر

چون نامه هستیش تمام از تو بود

تمم بالخیر ربّ و اختتم بالخیر

یا صاحب‌العشق انظر الی مقالی و اعرف منه هذا مقدمات ملالی<sup>35</sup>.

### یادداشتها

۱. سپاس و ستایش تو راست ای دارنده‌ی جود و کمال و ای آشکارکننده‌ی عشق و عطاکننده‌ی حال [در معنای عرفانی] تو از صفت حدوث و در جهتی قرار دادن و نیستی مبرایی، بزرگ است ستایش تو و مقدس است اسمهای تو.

۲. اشاره به حدیث معروف پیامبر که: لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک «نمی‌توانم آنگونه که تو، خود را ستوده ای بستایم» و نیز فرموده، امام علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه الحمد لله لذي لا یبلغ مدحته القائلون... الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن سپاس خدایی که سخنوران در ستودن او بمانند... خدایی که پای اندیشه تیزگام در راه شناسایی او لنگ است و سرِ فکرت ژرف رو به دریای معرفتش بر سنگ (نک: نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه ۱، ص ۲).

۳. گوهر سپاس، اضافه تشبیهی است. سفتن گوهر سپاس کنایه است از ستایش درخور و شایسته حضرت حق.

۴. اثنیه، جمع ثناء، آفرین و ستایش (نک: فرهنگ معین) یعنی تمام آفرینها و ستایشهای عالم، زیننده ذات کبریایی توست و به ذات توست که این آفرینها و ستایشها زیبا و پسندیده واقع می‌شود.

۵. هر ستایش نزد تو ستوده است و هر آفرینی به سوی تو بازمی‌گردد.

۶. شریعت در لغت «مشرعة الماء» را می‌گویند یعنی محلی که آب می‌آشامند (نک: المنجمد فی اللغة) و در اصطلاح عبارت است از امور دینی که حضرت حق جهت بندگان به لسان پیغمبر تعیین نموده از اقوال و اعمال و احکام (نک: جعفر سجادی، ۱۳۵۴: ۲۸۷) هجویری می‌گوید: شریعت و حقیقت عبارات اهل الله است که یکی از صحت حال ظاهر کند و یکی از اقامت حال باطن (نک: هجویری، ۱۳۳۶: ۴۹۸). ابوالقاسم قشیری گوید: شریعت امر به التزام عبودیت است و

حقیقت مشاهده ربوبیت... شریعت جهت تکلیف خلق می‌آید و حقیقت از طریق و تصرف حق خبر می‌دهد. (نک: قشیری، ابوالقاسم، ۴۳)

شاهد، به معنای گواه و مشاهده‌کننده (سجادی، ۱۳۵۴: ۲۷۷)

۷. نک: یادداشت شماره ۶.

۸. غشاوه: پرده، پوشش (نک: فرهنگ معین) غشاوه غفلت: اضافه تشبیهی.

۹. تجلی: نور مکاشفه ای است که از باری تعالی در دل عارف ظاهر می‌گردد و دل را می‌سوزد و مدهوش می‌گرداند (نک: جعفر سجادی، ۱۳۵۴: ۱۱۸). هجویری می‌گوید: تجلی تأثیر انوار حق است به حکم اقبال بر دل مقبلان که بدان شایسته آن شوند (نک: هجویری، ۱۳۳۶: ۵۰۴).

حافظ می‌فرماید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

تجلی جمالی: تجلی جمالی آن است که مستلزم لطف و رحمت و قرب باشد (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۱۲۱)

۱۰. جمعیت: عبارت از اجتماع همت است در توجه به سوی حق و دل‌کندن از ماسوی الله (نک: همان، ص ۱۱۲).

۱۱. آرایش گل: کنایه از تمتعات مادی و دنیوی که حجاب رسیدن به حضرت حق است.

۱۲. مطابق ضبط نسخه اساس منظور از غم، غم محمود است. توضیح اینکه عرفا به دو نوع غم قائل بوده‌اند. ۱. غم مذموم که تمتعات و مادیات است؛ ۲. غم محمود که منظور غم عشق است. حافظ می‌فرماید:

دیگران قرعه قسمت همه بر عشق زدند

دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

بنابراین، در بیت موردنظر، مراد غم عشق است. با توجه به ضبط نسخه معنی این گونه است که: وقتی که آب و گل مرا [تمام وجود مرا] تو با غم عشق خود سرشته‌ای، بنابراین، با همین عشق در خاک کن و از بین ببر. در مباحث عرفانی، عشق ازلی است و شاعران عارف مشرب به این دقیقه توجه داشته‌اند، سعدی می‌فرماید:

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود

بیدخت یاد شده است. با توجه به باورهای کهن، منجمان این سیاره را کوکب زنان، مردان، مختثان، اهل زینت، لهو و شادی و عشق و طرب نام داده اند و با توجه به همین نسبتهاست که شاعران پارسی، زهره را ارغنون زن، بربط زن و زهره خنیاگر لقب داده و تقریباً هر جا در شعر نام زهره می آید به سرود و نوازندگی او اشاره شده است. (نک: مصفا، ابوالفضل، ۱۳۵۷: ۳۴۶-۳۴۷).

۲۰. گوشه نشینان زاویه محنت و بلا: کنایه از عارفان و دلسوخته گان حضرت حق اند.

۲۱. منظور از زبده به احتمال قوی منظور *الزبدۃ العالم* تالیف فخرالدین رازی مشهور به فخر، فقیه شافعی و دانشمند علوم منقول و معقول (متوفی ۶۰۶ هجری). وی در دوره خوارزمشاهیان می زیست و جاه و منزلت و نفوذ کلام او در نزد سلطان محمد خوارزمشاه بسیار بود (نک: فرهنگ معین، ۱۳۷۵: ۶/ ۱۳۱۱).

فصوص: منظور کتاب *فصوص الحکم* است. کتابی عربی از تألیفات عرفانی و حکمی شیخ محیی الدین و شامل ۲۷ فص است.

*لمعات*: کتابی است عرفانی از فخرالدین عراقی؛ وی از عارفان و شاعران نام آور قرن هفتم است. در قونیه به مجلس شیخ صدرالدین قونیوی از پیروان محیی الدین عربی صوفی بزرگ راه یافت و کتاب *لمعات* را در آن شهر تحت تأثیر فصوص *الحکم* ابن عربی تألیف کرد.

*لویح*: رساله ای است در تصوف و عرفان به نشر فارسی، آمیخته به رباعیات و مشتمل بر ۳۰ لایحه تألیف نورالدین عبدالرحمن جامی.

منظور از این کتب، علوم ظاهری و رسمی است که از دیدگاه عرفا برای رسیدن به حقیقت راه به دهی نمی برد و آنها را باید به کناری نهاد و به دنبال علم باطن بود، زیرا از دیدگاه آنان «علم عشق در دفتر نباشد».

۲۲. اطباء گفته اند: عشق مرضی و سواسی در ذات و سرشت آدمی است که آن را بر خود مسلط می کند و اندیشه اش را بر نیکو شمردن بعضی صورتها و شماییلی که از آن معشوق است

با خود آوردم از آنجا نه به خود بر بستم

۱۳. پروردگارا بر محمد و دودمان او درود بفرست. آن آقای پیامبران و تکیه گاه و سند اولیاء و پیشوای پرهیزگاران، پیامبر رحمت و شفاعت کننده امت، [آنکه] دودمان و اصحاب وی شایسته فضل و نعمتند.

۱۴. اشاره به حدیث پیامبر(ص) که فرمود: *اول ما خلق الله نوری*. و «اول ما خلق الله روحی» و «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطین» و «خلق الله نور محمد من نوره فوضوه و صدره علی یده» (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۲۵۹). در این بیت به قدیم بودن حقیقت محمدی بر سایر مخلوقات اشاره شده است.

۱۵. اشاره به حدیث قدسی *لولاک لما خلقت الافلاک لوح*: محفوظ نزد اهل شرع جسم فوق سماء هفتم است و نزد حکماء عقل فعال است که در آن صور کائنات «علی ماهی علیه» منقش شود و نزد فلاسفه متأخر، نفس، مجرد افلاک است که نفس کلی است و فلک اعظم است که «یرتسم فیہ الکائنات» مانند «ارتسام معلوم فی العالم» و نزد صوفیه عبارت از نور الهی است. (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۴۰۵) «هو الکتاب المبین و النفس الکلیة» (نک: جرجانی، ۲۰۰۰م: ۱۹۳). قلم: علم التفصیل (نک: همو، ص ۱۷۹).

در حدیث است که اول ما خلق الله القلم

و قلم اعلی نزد صوفیه عبارت از عقل است و عبارت از حضرت تفصیل است که کنایت از واحدیت باشد و بعضی گویند عبارت از نفس کلی است. (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۳۸۳).

۱۶. در اینجا استعاره از معانی بکری است که بر زبان گوینده جاری شده است. «بحر فکر» و «صدف خیال» اضافه تشبیهی است؛ گریبان صدف، اضافه استعاری از نوع مکنیه تخیلیه. در این جملات گوینده از معانی بکر عرفانی که توسط اندیشه و تخیل ژرف او در قالب الفاظ ریخته شده و باعث تزیین و زیبایی سخن او شده است، اظهار شگفتی و تعجب می کند.

۱۷. صدف خیال، نک: پانوش شماره ۱۶.

۱۸. تصویر خونین دلی غنچه اشاره به ظاهر و رنگ سرخ آن است.

۱۹. زهره: از این اختر در زبان فارسی با نامهای ناهید و

متمركز می‌کند.

کل موصوف انه غير الصفة (نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۱).

۲۷. شین: عیب (انوری، ۱۳۸۳: ۴۶۶۲).

۲۸. اشاره به آیه قرانی «و اذا قضی امرأ فانما یقول له کن

فیکون» (سوره بقره، آیه ۱۱۷؛ نیز سوره آل عمران، آیه ۴۷)

۲۹. این: یکی از مقولات ده گانه ارسطو و یکی از اعراض نه گانه، عرضی که تعیین چیزی را در مکان نشان می‌دهد (نک:

انوری، ۱۳۸۳: ۶۹۳).

۳۰. بحث: آنچه در آن ناخالصی وجود نداشته باشد، کامل و

تمام عیار، بدون ناخالصی (انوری: ۱۳۸۳: ۸۳۰).

۳۱. تعیین: تعیین عبارت از تشخیص است و تعیین اول نزد

صوفیان مرتبت وحدت است و تعیین دوم مرتبت وحدانیت است. قیصری می‌گوید: تعیین چیزی است که امتیاز هر شیء

از غیرش به آن است. و امری که ما به تعیین است، گاه عین

ذات است مانند تعیین واجب الوجود که ممتاز به ذات بود، گاه

ما به تعیین زاید بر ذات تعیین است مانند امتیاز کاتب از غیر

کاتب. بالجمله تعیین زاید گاه وجودی است و گاه عدمی و گاه

مرکب از وجود و عدم (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۱۳۰). جمله

اشارات صفاتش.....: یعنی در بررسی عقلی، صفات نسبی و

اضافی خدا را غیر خدا [و البته متنزع از خداوند] می‌یابیم

ولی از جهت تحقق، در جهان ممکنات همگی جلوه‌ها و

تجلیها یک موجود محض می‌باشند.

۳۲. انس: انس در لغت ضد توحش و وحشت است و سکون

قلب است. انس در اصطلاح عبارت است از التذاذ باطن به

مطالعه کمال محبوب (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۶۶).

هجویری می‌گوید: «در انس و هیبت دو حالت اند از

احوال سالکین و آن، این است که چون حق تعالی به دل بنده

تجلی کند به شاهد جلال، نصیب وی اندر آن هیبت بود و باز

چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال، نصیب وی اندر آن

انس باشد تا اهل هیبت از جلالش برتعب باشند و اهل انس از

جمالش بر طرب... (هجویری، ۱۳۳۶: ۴۹۱).

۳۳. ملامت: یعنی سرزنش، ملامت در طریقت در زمان

ابوحمدون قصار نشر گردید. او گوید: الملامه ترک السلامه،

برای آنکه خلق آنها را ملامت کنند و علایق همه از خلق قطع

۲۳. ارسطو گفته است: عشق کوری حس از درک عیبهای

معشوق است و نشانه آن بیقراری، پریشانی، فراموشی، تیره و

تار شدن و خشکی چشم، حرکت زیاد به همراه ناز و عشوه،

و تندی نبض مانند نبض تب زده و نفسهای بلند است و

علاج آن سردی مزاج و واداشتن نفس به کارهای سختی است

که باعث فراموشی محبوب شود و صبر و سفر آن را مفید

افتد.

ینسی: باید به صیغه مونث «تُنسی باشد چون به الشاقه» برمی

گردد.

۲۴. جان: مراد روح انسانی است و کنایت از نفس رحمانی و

تجلیات حق است (نک: سجادی، ۱۳۵۴: ۱۵۱).

در این بیت، مراد جمله اخیر است. حافظ می‌فرماید:

سالتها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

۲۵. اینکه خداوند را نمی‌توان محدود به جهتی کرد، در خطبه

اول نهج البلاغه بدان اشارتی شده است: «..... و من جهله فقد

اشار الیه و من اشار الیه فقد حده و من حده فقد عده....» و آنکه

او را ندانند در جهتش نشانند و آنکه در جهتش نشانند

محدودش انگارد و آنکه محدودش انگارد معدودش شمارد».

دیگر اینکه صفتهای خداوند تعریف ناشدنی و به وصف در

نیامدنی است. الذی لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود (نک:

نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۱).

۲۶. عین: آنچه ادراک می‌شود به یکی از حواس ظاهری (نک:

سجادی، ۱۳۵۴: ۳۴۷). عین در اینجا اشارت است به ذات

شیء که اشیاء دیگر از او ظاهر می‌شوند. بنابراین معنای

جمله به احتمال اینگونه است: هر صفتی (انتزاعی که همان

صفات فعل خوانده می‌شود) که نظر به عین (یعنی وجود

محضی که از او افعال صادر می‌شود) دارد قیاس آن (هموارد

دانستن آن صفت) به خدا، تعییب برای خداوند است. چون آن

صفت یکی از جلوات وجودی خداوند جلوه‌گر است نه همه

جلوه‌ها. نیز مولی علی (ع) می‌فرماید: و کمال الاخلاص له

نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة

محمد رضا طاهری [حسرت]، ۳ مجلد، سروش، تهران؛  
 رجایی بخارایی، احمد علی (۱۳۷۵)، فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات  
 علمی، چاپ هشتم، تهران؛  
 زوزی، ابن عبدالرسول الحسینی (۱۳۷۰)، ریاض الجنّة، سید محمد  
 مرعشی، علی رفیعی، کتابخانه آیت ... مرعشی، چاپ اول، قم؛  
 سام میرزا صفوی، تذکره تحفه سامی، تصحیح و مقدمه رکن الدین  
 همایون فرخ، شرکت سهامی چاپ، تهران؛  
 سامی، شمس الدین (۱۳۰۶)، قاموس الاعلام، استانبول؛  
 سجادی، سید جعفر (۱۳۵۴)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات  
 عرفانی، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، تهران؛  
 صادقی کتابدار (۱۳۲۷)، تذکره مجمع الخواص، ترجمه دکتر عبدالرسول  
 خیامپور، چاپخانه اختر شمال، تبریز؛  
 صبا، مولوی مظفر حسین (۱۳۴۳)، تذکره روز روشن، به تصحیح محمد  
 حسین رکن زاده آدمیت، کتابخانه رازی، تهران؛  
 صدیق، سید محمد (۱۳۹۳ق)، شمع انجمن، حسن خان بهادر [بی نا]، هند؛  
 عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۹۹۲)، المنجد فی اللغة، منشورات دارالشوق،  
 چاپ ۳۳، بیروت؛  
 — (۲۰۰۰م)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دارالفکر، بیروت؛  
 فرهنگ معین (۱۳۷۵)، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، تهران؛  
 قشیری، ابوالقاسم رساله قشیری؛  
 قنوجی بخاری، سید علی حسن خان صاحب بهادر حسینی (۱۲۹۵ق)،  
 صبح گلشن، چاپ سنگی، کلکته؛  
 کلیات سعدی (۱۳۷۵)، تصحیح محمد علی فروغی، به کوشش بهاءالدین  
 خرمشاهی، انتشارات ناهید، تهران؛  
 گلچین معانی، احمد (۱۳۴۶)، فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی،  
 جلد هفتم، انتشارات کتابخانه، مشهد؛  
 لغت نامه دهخدا (۱۳۶۰-۱۳۲۵)، سازمان لغت نامه، تهران؛  
 مصفی، ابوالفضل (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، دانشگاه تبریز،  
 تبریز؛  
 منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی، موسسه فرهنگی منطقه ای، تهران؛  
 نهج البلاغه (۱۳۷۴)، ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و  
 فرهنگی، چاپ هشتم، تهران؛  
 الهجویری، علی بن عثمان (۱۳۳۶)، کشف المحجوب، تصحیح والتین  
 ژوکوفسکی، امیرکبیر، تهران؛  
 واله داغستانی، ریاض الشعراء، مقدمه، تصحیح و ترتیب پروفیسور  
 حسین قاسمی، ۲ جلد، کتابخانه رامپور. ■

کنند و از مألوفات و راحت زندگی قطع امید نمایند، تا حق را  
 ببینند و اعتماد به ذات احدیت کنند (سجادی، ۱۳۵۴: ۴۵۲).  
 و بالجمله گروهی از مشایخ طریق ملامت سپرده اند و ملامت را  
 اندر خلوص محبت تأثیر عظیم است و آنان از لوم لائم ترسند  
 (همان، ص ۴۵۲؛ نیز هجویری، ۱۳۳۶: ۴۷۳).  
 حافظ در این باب فرماید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
 که در طریقت ما کافری است رنجیدن

۳۴. هستی: مراد جمله: فناء فی الله و بقاء بالله سالک است. بقا:  
 «در شرح منازل السائرین است که بقا نام است بر آنچه باقی و  
 پایدار ماند بعد از فناى شواهد و سقوط آن.... (نک: سجادی،  
 ۱۳۵۴: ۱۰۲).

و مراد از نیستی، مرحله فناى فی الله سالک است.

فنا: مراد فناى عبد است در حق و فناى جهت بشریت اوست  
 در جهت ربوبیت (نک: همان، ص ۳۶۶). هجویری (ص ۳۱۳)  
 گوید: من فنی من المراد بقى بالمراد» که به مراد حق برسد.

۳۵. ای دارنده عشق [منظور حضرت حق است] به سخنان من  
 توجه کن و از [خلال] آنها اندوه مرا [نسبت به خود] بشناس.

## منابع

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۴۷)، تذکره آتشکده، با مقدمه و فهرست  
 و تعلیقات سید جعفر شهیدی، نشر کتاب، تهران؛  
 آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، چاپ سوم،  
 بیروت؛

ابتهاج، هوشنگ (۱۳۷۴)، حافظ به سعی سایه، نشر کارنامه، تهران؛  
 ابن منظور (۲۰۰۰م)، لسان العرب، چاپ دوم، دارصادر، بیروت؛  
 انوری، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات علمی، تهران؛  
 تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۴)، ریحانة الادب، انتشارات خیام، تهران؛  
 جبران مسعود (۱۳۸۰)، فرهنگ الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، چاپ  
 سوم انتشارات آستان قدس، مشهد؛  
 جرجانی، ابی الحسن علی بن محمد (۲۰۰۰م)، تعریفات، محمد باسل  
 عیون السود، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت؛  
 خلیل، علی بن ابراهیم (۱۹۸۱)، صحف ابراهیم، تصحیح عابد رضا  
 بیدار، کتابخانه خدابخش، پکنه؛  
 خیامپور، عبدالرسول (۱۳۴۰)، فرهنگ سخنوران، شرکت سهامی چاپ  
 آذربایجان، تبریز؛  
 رازی، امین احمد (۱۳۷۸)، تذکره هفت اقلیم، تصحیح و تعلیق سید